فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام شماره ۱۱و۱۲ - پاییز و زمستان ۷۹

۸۴۷۸۴

گزارش میزگرد پایانی همایش

اقتصاد اسلامی ، پیشینه تاریخی و چشم‌انداز آینده

آقایان: حجةالاسلام‌والمسلمین غلامرضا مصباحی، دکتر مسعود درخشان،
حجةالاسلام والمسلمین مهدی هادوی‌تهرانی،
دکتر ایرج توتونچیان، دکترعلی صادقی‌تهرانی

غلامرضا مصباحی، دبیر علمی همایش:

بسم الله الرحمن الرحیم؛عنوان میزگرد، «*مفهوم اقتصاد اسلامی، پیشینه تاریخی وچشم‌انداز آینده*» است. در مقام توضیح این عنوان عرض کنم، هنوز بعد از گذشت تقریباً نیم‌قرن از مطرح‌شدن مباحثی تحت عنوان اقتصاد اسلامی و با گذشت بیش از دودهه از انقلاب اسلامی و رشد تحقیقات در این زمینه، این سؤال مطرح است که ترکیبی به عنوان اقتصاد اسلامی معنا دارد یا نه؟ برخی از صاحب‌نظران وکارشناسان اقتصادی کشور هنوز این سؤال را مطرح می‌کنند و برخی دیگر نیز به طور قاطع می‌گویند علم اقتصاد مانند بقیه علوم است، مانند علم فیزیک و همانطورکه فیزیک اسلامی معنا ندارد، اقتصاد اسلامی و غیراسلامی نیز نداریم.

البته طی دو روز گذشته و در همایش اقتصاد اسلامی مباحثی چون مکتب اقتصاد اسلامی، نظام اقتصاد اسلامی، سیستم اقتصاد اسلامی، مبانی اقتصاد اسلامی و علم اقتصاد اسلامی، طرح و بررسی شد ، اما ما در این میزگرد می‌خواهیم این مسأله را به بحث بگذاریم که آیا اقتصاد اسلامی معنی دارد یا نه؟ پیشینهٔ تاریخی وچشم‌انداز آن چیست؟ من از اعضای محترم می‌خواهم دیدگاه‌های خود را در این زمینه بیان کنند و سپس نکاتی که دردیدگاه‌ها وجود دارد و مناقشه‌برانگیز و قابل گفتگو است، به بحث گزارده شود.

دکتر درخشان:

پیشینهٔ تاریخی اقتصاد اسلامی به زمانی بازمی‌گردد که حرکت‌های آزادی‌بخش در کشورهای درحال‌توسعه و بویژه اسلامی، شکل گرفت و اندیشمندان و متفکرینی کوشش کردند در مقابل نفوذ فرهنگ‌ها، باورها و ارزش‌های مختلف با تکیه بر تعالیم اسلامی مقاومت کنند، آنها در مباحث اقتصادی و در دنیای دوقطبی با دو نظام سلطه‌جوی اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی مواجه بودند و برای طرحِ اسلام به عنوان یک نظام درمقابل آن‌دو، مباحث سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دراسلام را مطرح کردند. آنها معتقد بودند همانطوری که اسلام نظام فرهنگی واجتماعی دارد، نظام اقتصادی نیز دارد و از آن زمان کوشش‌ها و تلاش‌ها برای اثبات وجود نظام اقتصادی اسلام، شدت گرفت، از آن تاریخ تاکنون، بیش از نیم‌قرن گذشته است و امروز درک ما از این مبحث، بسیار عمیق‌تر شده، از نظر من اقتصاد به معنای شناخت قوانین اقتصادی و حتی به معنای تنظیم امور اقتصادی، یک علم است، زیرا به هر حال اگر منظور از اقتصاد، تنظیم امور اقتصادی هم باشد این تنظیم باید متکی بر علم باشد، تحلیلهای اقتصادی، تحلیلهای علمی است اما کلمه دوم، ترکیب اقتصاد اسلامی واژهٔ اسلام است، منظور چیست؟ آیا مجموعه‌ای از احکام یعنی فقه‌الاقتصاد مورد نظر است، آیا مراد برداشتهایی متکی بر جهان‌بینی اسلامی است، آیا ایجاد یک نظام اقتصادی بر مبنای نظریه‌های فقهی مورد نظر است؟ به نظر من همهٔ اینها می‌تواند باشد و هست.

اما درقسمت اول و مفهوم اقتصاد به مثابهٔ علم، می‌دانیم که علم کشف حقایق است و این کشف هیچ‌گاه کامل نخواهد شد؛ بلکه ما به سمت درک عمیق‌تر از مسایلی که درمقابل ما قرار دارد می‌رویم، در زمینه اقتصاد ما به دنبال درک عمیق‌تر از قانونمندی‌های اقتصادی، رفتارهای

اقتصادی فرد یا نهاد و رفتار اقتصادی در سطح کلان و بین‌المللی هستیم. بنابراین، این سؤال مطرح است که اگر علم اقتصاد به معنای شناخت است، روش شناخت کدام است؟

درتاریخ علم اقتصاد، حداقل دو روش عمده برای شناخت مطرح شده است: روش اقتصاد سرمایه‌داری و روش اقتصاد سوسیالیسم. روش اقتصاد سرمایه‌داری، تحولات زیادی را پشت‌سر گذاشته است؛ روشی که آدام‌اسمیت، ریکاردو، مالتوس و جان‌استوارت‌میل، به کمک آن رفتار اقتصادی را می‌شناختند و تحلیل می‌کردند، تاحدودی متفاوت از روش والراس و پیروان اوست و هر دوی اینها تقریباً متفاوت از روشی است که کینز و پیروان او در مورد تجزیه وتحلیل پدیده‌های اقتصادی به آن اعتقاد داشتند؛ اما به نظر می‌رسد همه اینها یک نقطه مشترک دارند؛ در همه اینها، حقایقی است و هریک از اینها بعدی از ابعاد پیچیدهٔ رفتار اقتصادی جامعه را مورد بررسی قرار داده‌اند و کمک بسیاری به درک ما از ابعاد پیچیده اقتصاد کرده‌اند. در اقتصاد سوسیالیسم نیز روش تحلیل مارکس از قضایای اقتصادی که متکی بر منطق دیالکتیک ماتریالیستی درچارچوب تاریخی بود، منجر به کشف بسیاری از حقایق در زمینهء اقتصاد شد. باوجود نقایصی که در هردو روش شناخت سرمایه‌داری و سوسیالیسم وجود دارد اما هر دو کاشف حقایق بسیاری درباره اقتصاد از و این حقایق خود تشکیل‌دهندهٔ بخشی از دانش بشری در این‌باره است که به آن علم اقتصاد می‌گوییم و ما بدون کاوش‌های ذهنی اندیشمندان و متفکران که بر اساس موازین منطقی وروش‌های عقلی صورت پذیرفته پدیده‌ای به نام دانش اقتصادی نداشتیم، اما یک اشکال وجود دارد و آن حاصل نگرش‌های تک‌بعدی است باید سعی کرد همه جوانب را مورد بررسی قرار داد، البته با توجه به پیشرفت‌های علمی حاصل‌شده در علم اقتصاد اگر تحلیلها جامع نیست این قطعاً به دلیل ساختارهای حاکم بر نظام اقتصادی است. از دیدگاه من، اگر شناخت علم اقتصاد فقط درچارچوب اقتصاد صورت بگیرد، آن شناخت، ناقص خواهد بود اما در صورتی که شناخت درقلمرو ارتباط اقتصاد با نظام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و روند تاریخی شکل بگیرد به‌مراتب کامل‌تر خواهد بود، اگر اقتصاد را در بستر وسیعتری ببینیم در آن صورت، روش‌های شناخت متعارف وکلاسیک از پاسخ به خیلی از سؤالات عاجز است هرچند که توانایی‌های زیادی در زمینه اقتصاد کسب کرده‌اند، همچون روش‌هایی که در اقتصاد مارکسیستی بوده و توانایی زیادی در تفسیر روندهای تاریخی از تحولات اقتصادی داشته‌اند. اما مسأله اصلی این است که ما باید چارچوبی را که در

آن شناخت اقتصادی را می‌طلبیم، به خوبی بشناسیم، بنابراین در واژه اول اقتصاد اسلامی شاهد هستیم که به چه میزان مشکلات، تنگناها و عقب‌ماندگی‌های علمی وجود دارد.

درحال حاضر اقتصاد سرمایه‌داری، متکی بر ریاضیاتی است که اساساً مربوط به ریاضیات مکانیک است، از سوی دیگر برخی از اندیشمندان همچون فون‌نیومن نابغه بزرگ قرن بیستم - پنجاه سال پیش بحث تئوری بازی‌ها را مطرح کرد و معتقد بود تئوری بازی‌ها می‌تواند در درک حقایق اجتماعی، ما را یاری دهد، این تئوری‌ها پس از حدود چهل سال در نظریه‌های اقتصادی وارد می شود. بنابراین می بینیم اقتصاد باعلوم دیگر و با رشد و پیشرفت آنها، ارتباط دارد و از سوی دیگر خود نیز یک علم است و این علم با آنکه خیلی از مراحل پیشرفت را پشت سر گذاشته، اما تا مراحل تکمیلی خیلی راه درپیش دارد و عجیب آنکه انسان هرچه در علم به پیش می‌رود بیشتر درمی‌یابد که چقدر عقب است. درباره کلمه دوم و واژهٔ اسلامی، درطی مباحث جلسهٔ امروز دریافتیم که در این قسمت نیز، تنگناها و مشکلات زیادی وجود دارد. ابتدا بحث احکام واقعی مطرح شد که گفتیم آن را نمی‌شناسیم، لاجرم احکام اجتهادی را بشناسیم زیرا فقیه همهٔ تلاش خود را کرده است، اسناد را بررسی کرده، کتاب و سنت را از نظر گذرانده، نظر فقهای دیگر را مطالعه کرده و سپس به استنباط از یک حکم دست یافته است، هرچند که اطمینان کامل به صحت آن ندارد، اما چون همهٔ زوایا را بررسی کرده، فعلاً آن حکم را می‌پذیریم تا بعد با توجه به اسناد دیگری که به دست می‌آید و دقتهای عقلی دیگری که صورت می‌پذیرد حکم بهتر دیگری استنباط شود، بنابراین، این قسمت هم در مرحلهٔ رشد و شکوفایی است وهمانطور که در اقتصاد روش‌های متعددی وجود دارد. در اجتهاد هم روش‌های متفاوتی هست، روش اصولیین یک روش عقلی است، فقهای اهل سنت نیز روش‌های خاص خود را دارند، بنابراین تنگناها در هردو واژه وجود دارد، اما نکته اصلی این است که هم اقتصاد و هم اسلام، هردو مبتنی بر علم هستند، زیرا روش اصولیین نیز یک روش علمی است. پس در پاسخ به این سؤال که اقتصاد اسلامی علم است یا نه، می‌توان باتوجه به آنچه گفته شد چنین بیان کرد که مبنای هر دو علم است و این علم باید با کاوش‌های عقلی و بادقت در ابعاد مختلف پدیده‌ها به دست بیاید، البته مسأله حساسی که ممکن است در اقتصاد اسلامی بوجود بیاید ناهماهنگی در درجات رشد این دو با هم است، می‌دانیم که علم اقتصاد به صورت شتابان و چشم‌گیری رشد کرده اما متأسفانه علم اصول، آن شتاب را از خود نشان نداده است، فقه ما با اینکه آن همه توصیه به نوآوری و ابداعات جدید در آن می‌شود، اما هنوز مباحثی را که مطرح

می‌کند کم و بیش مباحثی است که در قبل از انقلاب تجاری و انقلاب صنعتی وجود داشته، به همین دلیل وقتی مباحث جدیدی چون بانک یا بورس مطرح می‌شود سعی می‌کنند این مباحث را تقسیم کنند تا به صورت موضوعاتی در بیاید که احکام فقهی‌اش وجود دارد، چون فقه یعنی حکم و موضوع و استنباط حکم برای موضوع، اما این موضوعات باید موضوعات خاص باشند. چرا؟ زیرا قبل از تحولات جدید در اقتصاد، موضوعات از این سنخ بوده است، درحال حاضر، ما دربارهٔ پدیده‌هایی مثل بورس‌ها، عملیات بورس و عملیات بانکی نمی‌توانیم حکمی استنباط کنیم. به گفته استاد مطهری، شاید ما نیاز داشته باشیم که برای تمام نظام سرمایه‌داری حکم استنباط کنیم، اما آن دید را از کجا بیاوریم. لازمه‌اش این است که شناخت کافی به اقتصاد و نظام سرمایه‌داری داشته باشیم، آن شناخت چگونه باید بدست بیاید؟ آن هم وظیفه اقتصاددان‌ها و علم اقتصاد است و کار فقهی نیست. بنابراین، می‌توان گفت همانطور که فقها، با تمام کمبودها به استنباط احکام می‌پردازند، اقتصاددانها نیز با تمام کمبودهایی که در علم اقتصاد است به مدیریت جوامع صنعتی پرداخته‌اند و همانگونه که نظام‌های اسلامی، با دریافت‌های موجود از احکام الهی مدیریت شده‌اند، نظام‌های بسیار پیچیدهٔ صنعتی نیز با دانش اقتصادی موجود و با همهٔ کمبودها در بعد نظری و نواقص بسیار زیادی که در آن به چشم می‌خورد مدیریت شده‌اند. بنابراین محور اقتصاد اسلامی علم است یکی علم اقتصاد و دیگری علم استنباط و اگر کوشش در پیشبرد این دو نشود، در هر یک، احتمال بروز بحران وجود دارد، نکته مهم این است که در حال حاضر کدام یک نیاز به رشد دارد و این نکته می‌تواند موضوع بحثهای بعدی باشد.

حجة الاسلام و المسلمین هادوی تهرانی:

اصطلاح اقتصاد اسلامی به دلیل آنکه دانش اقتصاد و مباحث مربوط به آن جدید است خود اصطلاح جدیدی است و همچنانکه اشاره کرده‌اند طرح موضوع اقتصاد براساس دیدگاه‌ها و روش‌های خاص از مکاتب دیگر آغاز شده است. اما واقعیت اقتصاد اسلامی ریشه درتاریخ اسلام دارد یعنی اسلام با ظهور خود در واقع یک اقتصاد نو را عرضه کرد، فلسفهٔ اقتصادی خاصی را با خودش آورد و مکتب اقتصادی و نظام اقتصادی جدیدی با خود به همراه آورد. پیامبر اکرمﷺ درزمان خودشان سازوکار اقتصادی ویژه ای را با توجه به شرایط جزیرةالعرب تحقق بخشیدند. بنابراین، سابقهء اقتصاد اسلامی، به قدمت اسلام است هرچند که این عنوان، عنوان جدیدی

باشد. اما مقصود از اقتصاد اسلامی چیست؟ به اعتقاد من، ما باید بین فلسفهٔ اقتصادی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، نظام اقتصادی اسلام و حقوق اقتصادی اسلام، با سازوکار اقتصادی وعلم اقتصاد، تفکیک قائل شویم. مکتب اقتصادی اسلام از سنخ مباحث کلامی وفلسفی است و روش کار در آنها، به شیوهٔ مباحث اعتقادی و کلامی است. بحث نظام و مکتب، بحث فقهی است؛ البته با توجه به این نکته که ما باید درمباحث فقهی به بحث نظام‌سازی و شیوهٔ استنباط مکتب، بیش از آنچه که تا حال پرداخته شده بپردازیم؛ یعنی در واقع، اصول فقهی مناسب، برای استنباط مکتب و نظام اقتصادی را عرضه کنیم، این اصول فقهی، نیاز به یک نظریهٔ راهنما نیز دارد. نظریهٔ اندیشهٔ مدون، به عنوان یک نظریهٔ راهنما به همین دلیل مطرح شد. حقوق اقتصادی، بحثی است که درفقه ما، به صورت گسترده به آن پرداخته شده وشیوه‌اش هم شیوهٔ فقهی است. سازوکار اقتصادی ازکار مشترک علم اقتصاد و فقه حاصل می‌شود، اما آیا علم اقتصاد، اسلامی وغیراسلامی دارد؟ خود علم ادعایش این است که من به تحلیل واقعیتها و به کشف قوانین می‌پردازم. اما باید توجه داشت که ما درتحلیل واقعیتها و کشف قوانین، ناگزیر به داشتن یک سری مفاهیم راهنما پیش از پرداختن به علم هستیم. یک اقتصاددان باید بداند که انسان را چگونه تفسیر می‌کند، چه نگاهی نسبت به انسان دارد. این بحث، اقتصادی نیست. این از دیدگاه انسان‌شناختی و متافیزیکی او سرچشمه می‌گیرد. درواقع او پیش‌فرض‌های خود را نه از علم اقتصاد، بلکه در واقع از متافیزیک بدست می‌آورد. در بحث روشها نیز، همینطور است. درحال حاضر روش غالبی که وجود دارد روش پوزیتویستی است. پوزیتویسم یک مکتب فلسفی است، نه یک مکتب اقتصادی. یک نگرش متافیزیکی است که براساس آن یک سری آثار روش‌شناختی پیدا شده که امروز دراقتصاد و در خیلی از شاخه‌های دیگر علوم انسانی، به کار گرفته می‌شود. اما آیا این مبانی معرفت‌شناختی که پوزیتویستها پذیرفته‌اند و این آثار روش‌شناختی که پوزیتیویستها به آن منتهی شده‌اند، درست بوده است؟ این بحثی است که علم اقتصاد، متکفل پاسخگویی به آن نیست. باید در مباحث فلسفه به آن پاسخ داده شود، ولی تفاوت در این دیدگاهها، ما را به تفاوت در نگرش اقتصادی خودمان به معنای علم اقتصاد می‌رساند؛ یعنی اگر ما امروز در اقتصاد توصیفی از Descriptive Economics به Positive Economics تعبیر می‌کنیم، به این دلیل است که نگرش ما، پوزیتویستی است.

حالا اگر ما مبانی معرفت‌شناختی و مبانی انسان‌شناختی خودمان را تغییر می‌دادیم، روش‌شناسی‌های جدید مطرح می‌کردیم و روش‌شناسی خود را تنها براساس تجربه‌گرایی به معنای خاص کلمه قرار نمی‌دادیم، در نتیجه علم هم تغییر می‌کرد و در آن صورت ما می‌توانستیم از اقتصاد اسلامی یعنی علم اقتصادی که مبتنی بر پیش‌فرضهای سازگار با مفاهیم و فلسفهٔ اسلامی است، علمی که مبتنی بر روشها و متدولوژی سازگار با روشها و معیارهایی پذیرفته شده در اسلام سخن بگوییم است، حالا ممکن است این علم اقتصاد اسلامی، در خیلی از نقطه‌ها، با علم اقتصاد متعارف یعنی مثلاً علم اقتصاد پوزیتیویستی مشارکت هم داشته باشد، اما نقاط مفارقت هم خواهیم داشت. وقتی ما اساس تحلیل خودمان را در مباحث اقتصادی بر تحلیل رفتار انسان می‌گذاریم، نگرش ما نسبت به انسان در تحلیلهای ما، نقش مستقیم خواهد داشت. بنابراین ما در همهٔ این حوزه‌ها می‌توانیم از اقتصاد اسلامی سخن بگوییم، در واقع، اقتصاد اسلامی یک عنوان جامعی است که بر تمام این مفاهیم صدق می‌کند.

اما بحثی هم دربارهٔ پیشینه اقتصاد اسلامی و چشم‌انداز و آینده آن مطرح است. در مورد آینده، باید عرض کنم، اگرچه ما درحوزهٔ استنباط مکتب و نظام اقتصادی مشکل داریم و در حوزهٔ حقوق اقتصادی و مکتب اقتصادی کارهای خوبی شده و اندیشمندانی همچون شهید صدر و برخی دیگر در حوزهٔ نظام اقتصادی، کارهایی انجام داده‌اند، اما همهٔ اینها، نیاز به تکمیل دارد و شکی نیست که درحوزهٔ فلسفهٔ اقتصادی اسلام، کمتر کار شده است. با این وجود، این به معنای آن نیست که ما درحوزهٔ علم اقتصاد اسلامی از مکتب و نظام و فلسفهٔ اقتصادی اسلام، خیلی جلوتر هستیم. چون ما در این بحث احتیاج به کار جدی داریم تا ببینیم در مباحث اقتصادی ما، چه مقدار پیش‌فرضهای متافیزیک نقش دارند. مشکل جدی مباحث اقتصادی ما این است که چون فارغ از پیش‌فرضهای متافیزیک، مورد مطالعه قرار می‌گیرد، تصور می‌شود که اینها فارغ از پیش‌فرضهای متافیزیک هستند. اینگونه مطالعه، بخصوص در کشور ما و کشورهایی که در آنها اقتصاد به شیوهٔ آمریکایی تدریس می‌شود، به صورت جدی مطرح است، کشورهایی که به اقتصاد تحلیلی، گرایش بیشتری دارند، از این جهت یک مقدار جلوترند. آنها بیشتر به مباحثی چون فلسفهٔ اقتصاد و پیش‌فرضهای علم اقتصاد توجه دارند و این قسمت واقعاً نیاز به کار جدی دارد؛ یعنی ما باید به تمام روشهایی که در علم اقتصاد وجود دارد از این منظر نگاه کنیم، که بر چه پیش‌فرضهای متافیزیکی استوار است و این پیش‌فرضها تا چه حد مورد

قبول است. به اعتقاد من، اگر بخواهیم به جایی برسیم که بتوانیم یک عرضهٔ مثبت و موفق از اقتصاد اسلامی داشته باشیم نیاز به یک بازنگری و کار جدی در حوزه‌های فقه، اصول فقه، مباحث کلامی و فلسفی و هم در حوزهٔ علم اقتصاد داریم.

آقای دکتر صادقی تهرانی:

بسم الله الرحمن الرحیم: من نیز مفهوم اقتصاد اسلامی را از مفهوم علم اقتصاد اسلامی جدا می‌کنم؛ همچنانکه مفهوم نظام سرمایه‌داری را از مفهوم علم اقتصاد و مفهوم نظام سوسیالیستی را از آن جدا می‌دانیم. ابتدا باید مفهوم اقتصاد را در این مباحث بشناسیم و تعریفی از آن ارائه دهیم تا مثلاً یک محقق بداند برداشت ما از اقتصاد چیست. من بحث را از توان انسان بهینه‌ساز شروع می‌کنم؛ یعنی انسانی که آفریده شده تا بتواند با تفکر و تدبر خود زندگی کند. این انسان، خردمند است، خردِ جمعی هم دارد و به خوبی می‌داند که باید با یاری دیگران قوانین و ضوابط و مرزها را مشخص کند تا بتواند بهینه‌سازی کند و آنرا ادامه دهد، انسان چنان آفریده شده که از میان گزینه‌های مختلف، حق انتخاب دارد و با توجه به ارزشهایی که می‌شناسد میان انتخاب‌ها اولویت‌بندی و ارزش‌گذاری می‌کند و سپس دست به انتخاب می‌زند. در تفکری که انسان را آزاد، مختار و بهینه‌ساز می‌بیند، وجود مکتب، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. مکتب، یک منبع بزرگ از ارزشهاست و دین یکی از مهمترین منابع ارزش برای بشر است. تفاوت دین با مکتبهای دیگر در این است که دین در فضای خالی می‌آید و خرد و تعقل را به کار می‌گیرد. هنگامی که پیامبران مبعوث می‌شدند، امکانات و توانایی‌های مادی نداشتند، اما جذبه شخصیتشان، منطقشان و نشانه‌هایی که از سوی خداوند می‌آوردند، خرد را مجذوب می‌کرد و به تدریج خرد تبدیل به عشق می‌شد. پیامبران را ببینید، پس از گذشت قرن‌ها و هزاره‌ها، هنوز انسان‌ها دلباخته آنها هستند و به آنها عشق می‌ورزند، درحالی‌که بسیاری از سلاطین، پادشاهان و قدرت‌ها آمدند و رفتند و با همه آثار مادی که از خود به‌جای گذاردند، امروز باید بگردیم تا پیدایشان کنیم که چگونه بودند. پس بشر خردمندی که بهینه‌ساز است به مکتب احتیاج دارد و سرچشمه اصلی مکتب نیز در تمدن بشری، دین بوده، زیرا دین، به‌اصطلاح، به عمق می‌رفته و مکاتب دیگر درسطح بوده‌اند. اگرچه آنها هم مؤثر بودند و هنوز نیز در فرهنگ‌ها حضور دارند، ولی همه رنگ و بوی مذهب راگرفته‌اند. به عبارت دیگر، تفکر مذهبی بر همهٔ ابعاد فرهنگ غلبه

پیدا کرده است و حتی مسایل عرفی را نیز انسانها در قالب مذهب و اعتقاداتشان قرار می‌دهند. در میان اقتصاددان‌ها، برخی فلسفه انسانی را پذیرفته‌اند و در تئوری‌های خود دخالت داده‌اند. یک انسان مختار، در اداره زندگی خود و جامعه بهینه ساز و توانمند است و نیاز به قانون و حکومت را نیز می‌داند، اما با این حال انسان به شدت محتاج ارزشهاست و دین اسلام، یکی از کانون‌های بزرگ ارزش‌ها بوده است. پیامبر اسلامﷺ سیزده سال این اصول و ارزشها را ترویج دادند و ده سال نیز به عنوان اولین و بهترین مسلمان با آن اندیشه اسلامی و قرآنی، قدرت را به دست گرفتند تا کار کنند. بی‌تردید تصمیم‌گیری‌های پیامبرﷺ همه متأثر از مبانی متعالی اسلام بود که به آن عشق می‌ورزیدند و لذا تمام رفتار پیامبر را می‌توان سیاستگذاری و طراحی حقوقی و اقتصادی اسلام نام برد که اسوهٔ تفکر صحیح در اسلام است. سخنان پیامبرﷺ نشأت‌گرفته از وحی است؛ پس وقتی مسئولیت حکومت به او اعطا شد، رفتارش و زندگی‌اش را براساس وحی تنظیم می‌کند و لذا پیامبرﷺ سیاستگزاری می‌کند و این سیاستگذاری‌ها با عشق در مردم نهادینه می‌شود؛ یعنی مبتنی بر حقوق و قانونمند می‌شود و فقه بوجود می‌آید و مردم هم یک فرهنگ جدید می‌گیرند. پیامبرﷺ هیچ نهادسازی جدیدی نمی‌کند، هیچ روش جدیدی طراحی نمی‌کند؛ اما با توجه به آموزه‌های وحی و دین، از میان نهادهای موجود نهادهایی را برمی‌گزینند. در بخش اقتصاد، احکام امضایی خیلی بیشتر از احکام انشایی هستند؛ البته چند چیز حرام است که درقرآن آمده و بقیه‌اش دیگر احکام امضایی است؛ یعنی نهاد مضاربه، مساقات و ... بوده؛ اما همه آنها براساس این تفکر جدید، قانونمند می‌شود و شروع می‌کنند به عمل‌کردن بر اساس قوانین و ضوابط جدید، عمل به آنها هم عین‌صواب می‌شود و بعد البته به مرور، این روشها نیز نهادینه می‌شوند و در سطح جامعه و در تمدن اسلامی فراگیر شده و رفته‌رفته به نظام تبدیل می‌شود نظام یک نام تجریدی است و نه یک مهندسی ساخته شده، یک نام تجریدی بر مجموعهٔ نهادهایی است که با هم همگون هستند و کار می‌کنند، البته در جامعهٔ اسلامی چون افراد معقول ، خردمند و بهینه‌ساز هستند، در موارد مختلف آدمهای صاحب‌فهم به شعورشان و فقهایشان مراجعه می‌کنند و شکل گیری این نظام با بکارگیری خرد جمعی اتفاق می‌افتد. البته مسلماً دشمن هم وارد صحنه است؛ یعنی نظامهای بشری اصلاً فاقد رقیب و دشمن نیست. ساخته‌شدن چنین چیزی، هم لازمه‌اش همان دشمنی‌هاست اگر به‌اصطلاح معاویه نبود و اگر یزید نبود، امام حسینؑ هم موفق نشده بود و برعکس، مثل اینکه، گویی حیات این بازی، مدیون هر دوطرف صحنه است که باید هر دو با هم، با استفاده از

همهٔ آن استعدادهایی که خداوند داده است به آن تحقق بدهند. بـه ایـن ترتیـب، برداشـت مـن اینگونه نیست که یک نظام، هیچ دشمن نداشته باشد تا همانطوری که دلش می‌خواهد، یـا شـما دلتان می‌خواهد، کار کند. نظامهای بشری همین چیزی اسـت کـه هسـت. بـالاخره رقیب‌هـایی دارد. حکومت به وجود می‌آورد، اما نظام اگر جاافتاده باشد یعنی نهادها جاافتاده باشند، در برابـر تهاجم رقیب مقاوم می‌شوند، همانطوری که مغول‌ها تهاجم می‌کننـد و مـا دین‌مـان را از دسـت نمی‌دهیم؛ یعنی همهٔ نهادها و اصولی را که با آن خو گرفته‌ایم، را از دست نمی‌دهیم. بـه عنـوان یک نمونه عملی، این را می‌گویم که مرحوم پدر من یک بازاری بـود، مشـابه یـک کاسـب کنـار پیامبر . درزمان شاه هم بود. ایشان در سال ۱۳۵۷ ـ آخرین روزهای شاه ـ به رحمت خدا رفـت. دردورهء رضا شاه هم بود. اما اگر دربارهء ایشان تحقیق شود، یک مجسمه و یک نهاد اسلام بود و تهاجم فرهنگی آن دوره در او کارساز نبود ورفتارش را تغییر نداد، یعنی وجـود شـاه و شـاه هـا، هیچ وقت بشر را به این سادگی این طـرف و آن طـرف نمی‌بـرد، اتفاقاً آبدیـده تـر و مقـاوم تـر می‌کندو ارزشهای خداوندی هم به همین چیزهاست که طرف در چـه شـرایطی و چگونـه عمـل می‌کند.برای من مفهوم اقتصاد اسلامی، خیلی قابل‌درک است. پیامبر اسلام(ص) برای کل زندگـی قوانین، ضوابط، معیارها وجهان‌بینی‌هایی آوردند. یعنی حتـی در زمینـهٔ زنـدگی اقتصـادی هـم چنین کردند. چون اینها از هم جدا نیستند. شما به عنوان علـم جـدا می‌کنیـد، ولـی بشـر یـک زندگی دارد. اینها قانونمندی و نهادسازی شده و البته متناسب با زمان خویـش در عمـل ظـهور پیدا کرده و البته فراز و نشیب نیز داشته‌اند. امروز نهادهای نظام قدیم اقتصـاد اسـلامی بـه ایـن معنا، آثارش وجود دارد و می‌تواند موضوع تحقیقات بسیار خوب علمی باشد و به نظر من دانـش اقتصادی تا به امروز چیزی را کشف نکرده و حرفی را نزده که آن نظام را رد کند و یا حتی آن را تمجید نکند، اما آنچه گفتم مفهوم اقتصادی اش بود و لیکن مفهوم اسلامی‌اش به چه معناسـت؟ به نظر من مفهوم «اسلامی» آن چیزی است که عرف آزاد مسلمین آن را می‌فهمند؛ یعنی همان چیزی که خداوند با آن گناه و ثوابش را تعیین می‌کند، نه اینکه از نظر من اسلامی است یـا نـه، آن بحث دیگری است. که من می‌توانم به تاریخ نگاه کنـم بگویـم ایـن قسـمت را قبـول نـدارم. باشد! قبول نداشته باشم، ولی خداوند در آن لحظه عذاب و ثواب به چه چیزی مـی‌داده، بـه هـر کسی که رفتارش با حکم فقیهش و با عرف جامعه‌اش مطابقت داشته ثواب می‌داده و من به این وضعیت می‌گویم اسلامی. البته اینگونه، می‌گویم چون دارم راجع به نظام و نهاد حـرف می‌زنـم. اگر بخواهم راجع به فقه یا یک حکم صحبت کنم، برمی‌گردم به قرآن، ولی تازه آنجـا هـم بـرای

اینکه نزدیک‌تر بشوم به حقیقت ارادهٔ شارع برمی‌گردم به اقوال علمـاء. نظام‌سـازی و نهادسـازی کاری بشری است تا تاریخی؛ و اسلامی بودن آن نیز همان چیزی اسـت کـه در آن عصـر، در آن زمان، در آن مکان و در یک عرف آزاد آمده است. این را تأکید می‌کنم که آن بخشی از رفتـار را به اسلام نسبت می‌دهیم که با اکراه تحمیل نشده باشد. هر چیزی که با اکره تحمیل بشود، شـما نمی‌توانید به اسلام نسبت بدهید، چون خودش گفته لا اکراه فی الدین. زیرا خداوند حجت ندارد که شخص را به خاطر تخطی از عقاید اجباری و تحمیلی عذاب کند، عقایدی کـه از طریـق یـک مکانیسم اجتهادی و یا تحقیق و آزدانه، به آن نرسیده و یا چون اجباری بـوده، آنـها را نپذیرفتـه است. چون که بشر به اجبار چیزی را نمی‌پذیرد؛ شما دیده‌اید که مثلاً یک بچهٔ کوچـک ۲سـاله دارید. به او سیب می‌دهید. زوری به او بدهید، نمی‌خواهد و وقتی شما در مقابل یک جمعیت بـه او می‌گویید: شعرت را بخوان، می‌خواهید جایزه به او بدهید، می‌گویـد: نمی‌خوانـم، یعنـی چـه؟ یعنی پدرم، درست است که این را به من یاد دادی، ولی اینجوری نیست که من بنـده و غلامـت باشم و هر وقت اراده کنی برایت بخوانم، اما ده دقیقـه بعـد می‌خوانـد. ایـن همـان فطـرت آزاد انسانی است. اما علم اقتصاد اسلامی چیست؟ آن را نیز به همین طریق می‌سـنجم؛ علـم، کـاری بشری است. ما مسلمانها می‌توانیم کشف کنیم و بقیه هم می‌توانند. علمی که به جامعـه مـا وارد می‌شود و نهادینه می‌شود و ما آن را در یک فضای آزاد می‌پذیریم و با آن کار می‌کنیم، من اسـم آن را می‌گذارم علمی که مورد پذیرش و قبول ما مسلمانها قرارگرفته، همانطوری که علم منطـق بین مسلمانها آمد. آیا غیر از این بود که منطق ارسطویی آمد، پذیرفتنـد، پرورشـش دادنـد و بـه کار گرفتند، و آن را رشد دادند. به نظر من، علم هم بـاید بـه همیـن ترتیـب در تمـدن اسـلامی بیاید. اندیشهٔ اینکه ما بنشینیم برای خودمان یک علمی درست کنیم که با آن علم، یک نظـامی را بسازیم، این حرفها عجیب و غریب است و ما در مورد هیچ کار دیگری چنین نمی‌کنیـم. چـرا باید در مورد اقتصاد این کار را بکنیم. مگر راجع به پزشکی، رانندگی، و یا هواپیما سوار شـدن از اول نشستیم و خودمان چنین چیزی ابداع کنیم. علوم همه‌اش اطلبوا العلم ولـو بـالصین اسـت. می‌رویم، می‌گیریم، منتها وقتی می‌خواهیم علم را بگیریم، یک نکتهٔ عظیمی را به خـاطر داشـته باشیم که نداریم وآن اینکه همانطور که فرمودند آن بخشهای غیراقتصـادیِ اندیشـهٔ اقتصـادی را ارزیابی و تجزیه و تحلیل کنیم، توانِ بررسی داشته باشیم، که آیا این تئوری‌ها و این حرفها، چه مقدار مربوط به اقتصاداند و چه مقدار یک ارزش هستند. آنها کـه ایـن علـم را تولیـد کـرده انـد خودشانااینتوان را دارند، اما به ما پوزیتیوبستی اش را خیلی هم شسته و رفته می‌دهند و ما بـاید

بتوانیم Normative روی آنها کار کنیم. به نظر من در این زمینه باید در دانشگاههای ما و حتی درحوزه‌های ما کار شود تا بتوانند قدرت تشخیص داشته باشند؛ یعنی جامعهٔ اسلامی باید قدرت فهم و هضم خودش را اصلاح کند والا در دنیا تا هر اندازه که بخواهید تئوری هست و می‌توانید بین آنها گلچین کنید، انتخاب کنید و بعد هم آن را رشد دهید، اما اینکه چگونه انتخاب می‌کنید مهم است. اتفاقاً به نظر من، متأسفانه در تفکر شرقی، به لحاظ حضور دیکتاتوری و به لحاظ به اصطلاح باورنکردن تواناییهای مردم، ما می‌رویم سراغ بینشهایی که در نظامهای غربی از بین رفته است، و به اصطلاح می‌رویم در بینشهای سوسیالیستی و تمرکز برنامه‌ریزی و از علم اقتصاد، علم تخصیص بهینهٔ منابع می‌سازیم و لذا به تخصیص بهینه، رو می‌آوریم و طراحی و مدل‌سازی می‌کنیم و در ذهنمان به ریاضیات کشش پیدا می‌کنیم، نه به فلسفهٔ اقتصادی. در حالی که هنگام انتخاب ما، یعنی در قرن۱۹ ، اروپا به فلسفه گرایش داشت، نه به ریاضی، دقت کنید، یعنی ما می‌رویم با آنهایی که انتخابشان را کرده‌اند، همگام می‌شویم و بدیهی است که مشکل پیدا می‌کنیم. چون ما در مرحلهٔ گزینش هستیم. به نظر من در مرحله گزینش آنچه که آینده‌نگری است و من به انجام آن امیدوارم، این است که دانشگاههایمان در رشته‌های اقتصادی قدرت و شعور انتخاب داشته باشند که چه مجموعه‌تئوریهایی، با تفکر ما هماهنگ است. آیا تفکر ما روشن است؟ آیا امروز تفکر اسلامی ما روشن است؟ اصلاً خود اسلام به چه معناست؟ این اصلاً خودش هنوز روشن نیست. ما صلاحیت نظام‌سازی هم نداریم؛ به لحاظ اینکه صلاحیت پایبندی به قراردادهایمان را هنوز بدست نیاورده‌ایم. این شرط لازمی برای نظام‌سازی است و لذا مشکل ما، به نظر من، در انتخاب تئوری ازعلم اقتصاد نیست، مشکل ما کمبود تئوری‌های علمی نیست، به اندازهٔ کافی تئوری‌های بدردخور وجود دارد. مشکل ما از خودمان است. هنوز حتی مفاهیم برای ما هضم نمی‌شود. ما از مطالبی که شهید صدر ـ که ۲۰سال پیش به رحمت خدا رفتند ـ که آنها که در سنین جوانی گفتند، نه تنها جلوتر نرفتیم، بلکه واقعاً هنوز حتی سراغ کشفیم و هنوز مرز بین منطقه‌الفراغ این زمینه‌ها اندیشه‌های ما روشن نیست، لذا اصولاً من فکر می‌کنم که ما، ورای تصمیم‌گیری، احتیاج به اصول، معیارها و مکارم داریم، ما در این ها مسأله داریم و بخصوص که این روزها مسأله‌مان هم شدیدتر شده است؛ به این لحاظ که ما بسیاری از اصول‌مان مصلحتی تعریف می‌شود و مصلحت‌ها مدام عوض می‌شود، لذا ما امروز گیج‌تر از غرب درتفکر اسلامی هستیم.

جناب آقای دکتر توتونچیان

بسم الله الرحمن الرحیم: من سعی می‌کنم از دریچهٔ دیگری بحث را دنبال کنم و یک مقداری توضیح بدهم. مطالب خیلی گسترده و زیاد است و من طبقه‌بندی می‌کنم و در نتیجه شما خواهید دید که مباحث من ممکن است به‌اصطلاح مقطع باشد. وقتی که بحث اقتصاد اسلامی مطرح می‌شود باید ببینیم این پسوند در علم اقتصاد چه تغییری ایجاد کرد، که تبدیل به این شد. آقای واتیزمن (Weitzmann)کتابی دارد به نام «اقتصاد شراکتی» Cooperative Economics بِ نشان می‌دهد که این اقتصاددان آمریکایی پذیرفته که سیستمهای اقتصادی متعدد داریم. وی می‌گوید زمانی می‌توانیم یک سیستم اقتصادی جدا مطرح بکنیم که یک سری ابزارها و لوازمی آماده باشد؛ مثلاً وقتی از حقوق اقتصادی حرف می‌زنیم، از ابزارهایی که وجود دارد، از نهادها و از هدفها صحبت می‌کنیم، شهید صدر نیز همین مطالب را در قالب توزیع قبل از تولید و یا توزیع پس از تولید بحث می‌کند. بنابراین ملاحظه می‌شود که بحث مربوط به اقتصاد اسلامی، اگر نامأنوس باشد، بایدزمانی که اقتصاد سوسیالیستی نامأنوس بود، این ایراد را می‌گرفتند و می‌گفتند مگر علم اقتصاد بیش ازیکی است؟ مگر غیر از اقتصاد سرمایه‌داری هم داریم؟ اقتصاد سوسیالیستی دیگر چه صیغه‌ای است؟ اما اگر اقتصاد سوسیالیستی را پذیرفتیم، انواع سیستمهای دیگری را که آقای واتیزمن طبقه‌بندی کرده است، باید بپذیریم. در اینجا این سؤال مطرح است که ما برای درست‌کردن این سیستم احتیاج به چه ابزاری داریم.

مثالی می‌زنم، ببینید، ساختمانها را آرشیتکت‌ها، مهندسین وطراح‌ها درست می‌کنند. انواع اسکلت داریم؛ فلزی، بتون آرمه، آجری و خشت و گل. در سیستان و بلوچستان، برای خانه‌ها بادگیر درست می‌کنند در جاهای دیگر از کولر و سیستمهای دیگر استفاده می‌کنند، ولی فصل مشترک تمامی این ساختمانها چیست؟ چه چیزی هست که این آقایان مهندسین راه و ساختمان باید بدانند و بخوانند؟ عمده‌ترین مطلب و فصل مشترک تمام این ساختمان‌ها مقاومت مصالح است. یک مطلب دیگر هم اضافه می‌کنم که می‌گویند بیشترین مقاومت ساختمان در ضعیف‌ترین نقطهٔ ساختمان هست. می‌گویند اگر دو تا آهن را به هم درست جوش ندهید، مقاومت این ساختمان به اندازهٔ همان جایی است که این دقت لازم انجام نشده است؛ ولو اینکه در بقیهٔ جاها موازین علمی را رعایت کرده باشید. در بحث سیستم‌های اقتصادی، دو مطلب عمده وجود دارد: یکی بحث کارآیی و دیگری بحث عدالت Equity وefficiency . سیستم سرمایه‌داری ادعا می‌کند که راندمان را به بهترین وجه می‌تواند بدست بیاورد و بعد از

اینکه رشد اقتصادی ایجاد شد توزیع درآمد انجام می‌شود و عدالت هم بوجود می‌آید. سیستم سوسیالیستی بیشتر تأکید روی عدالت دارد. شما ملاحظه بکنید که ما در اقتصاد اسلامی آیا آن ابزار و وسایل و این‌دو بحث کارآیی و عدالت را واقعاً نداریم که یک عده‌ای توضیح می‌دهند که ما چیزی به نام اقتصاد اسلامی نداریم. متأسفیم از اینکه بعضی از افراد تحصیل‌کرده که برای آنها احترام هم قائل هستیم، اظهارنظرهایی می‌کنند که در حد توانایی‌هایشان ـ باتوجه به تخصص و تجربه‌شان ـ نیست. حالا ببینید که چه چیزی باعث شد که ما این‌قدر انفعالی حرکت می‌کنیم و یک عکس‌العمل در مقابل اقتصاددانان غربی و یا بگوییم غربزده‌ها نشان می‌دهیم. آنها می‌گویند که علم اقتصاد، اقتصاد سرمایه‌داری است. بقیهٔ چیزها حرفهای بی‌ربط وبی‌اساس است. آیا در اقتصاد سرمایه‌داری چیزی دیده می‌شود که در اقتصاد اسلامی دیده نمی‌شود؟ می‌گویند که اقتصاد اسلامی علم نیست ـ می‌گوییم چرا؟ می‌گویند که شما همه‌اش از ارزشها صحبت می‌کنید، آیا واقعاً در اقتصاد سرمایه‌داری، در اقتصادرفاه از چه حرف زده می‌شود. اولین Proposition راجع به چیست؟ آیا غیر از این است که از Value judgements قضاوتهای ارزشی است؟ آیا اقتصاد سرمایه‌داری واقعاً هیچ جا در زمینه‌های اخلاقی وعاطفی صحبت نمی‌کند؟ ما در بحث مربوط به آقای پارتو ـ بهینهٔ پارتو ـ هم یک ضابطهٔ عدالت می‌بینیم بوده است، آقای نث (Nath)، استادی که اصلیتش هندی است. در یکی از دانشگاههای انگلستان تدریس می‌کند، کتاب فوق‌العاده جالب و آموزنده‌ای تحت عنوان A reappraisale of Welfare Economics دارد. وی در این کتاب، شدیداً به سیستم پارتویی انتقاد می‌کند و می‌گوید که الزاماً سیستم پارتویی با برخورداری از یک سری ارزشها بهتر از هر بهینهٔ دیگری نیست. حالا شما ملاحظه کنید که این ارزش‌ها از کجا ایجاد می‌شوند. زمانی که تصادم و تلاقی منافع افراد پیش آمد، بحث عدالت مطرح شد. شما ببینید بحث Externality چند سال است که در اقتصاد وارد شده است؛ بیشتر از چهل سال نیست و از زمانی است که گوس (Goas) همان مقالهٔ معروفش را نوشت و مقایسه کنید با قاعدهٔ لاضرر که ما ۱۴۰۰ سال قبل داشتیم و واقعاً بی‌انصافی است که احساس شرم و ناراحتی بکنیم از این که این مسائل را جنبهٔ اخلاقی داده اند و می‌خواهیم مطرح کنیم که مرتب اقتصاد درحال تحول هست. ۴۰سال پیش با مسألهExternality آشنا نبودند و الآن در کتابها، جزء مباحث اولیه است. حتی در کتابهای اخیر که دربارهٔ اقتصاد رفاه نوشته‌اند آن را در فصول اول آورده‌اند، در حالیکه قبلاً در فصول آخر کتابهای اقتصاد خرد بوده به همین ترتیب، که بحثهای آدام‌اسمیت، که ما گاهی در کلاسها

به اشتباه بزرگترین اثر ایشان را همان کتاب ثروت ملل می‌دانیم، ولی یادمان باشد که ایشان فیلسوف اخلاق بوده است، ۱۷سال قبل از اینکه این کتاب را بنویسد، کتاب احساسات و عواطف اخلاقی را می‌نویسد.

ایشان یک فیلسوف است؛ یک فیلسوف اخلاقی. عده‌ای گفته‌اند که در کتاب ثروت ملل، دیگر آدام اسمیت دیده نمی‌شود، ولی آدام اسمیت نمرده است؛ منتها اقتصاددانان غربی و سرمایه‌دارها، از آن چیزی که به نفعشان بود، استفاده کردند و بقیهٔ حرف‌هایش را فراموش کردند. یک مثال می‌آورم:

در کتاب ثروت ملل آمده است که پول ثروت نیست:« Money is not Welfare »، اما اقتصاددان‌های جدید به دلیل اینکه سود سرمایه‌داران ممکن است با این گفته آقای آدام اسمیت مورد تعارض قرار بگیرد، اصرار دارند که آدام اسمیت مطلقاً این حرف را نزده است و شما هم در غالب کتابها، اثری از این جملهٔ فوق‌العاده ارزشمند ایشان نمی‌بینید. خیلی‌ها می‌گویند که پول ثروت است؛ مثل بقیهٔ کالاهایی که در جامعه ایجاد می‌شود. بنابراین به نظرم می‌رسد که نسبت به خودمان مقداری کم‌لطفی می‌کنیم؛ زیرا به محض اینکه بحث ارزش‌ها مطرح می‌شود، بی‌جهت احساس شرم می‌کنیم، احساس ناراحتی می‌کنیم، بی‌جهت حالت انفعالی داریم . ببینید اقتصاددانان غربی، هم کار مجتهدین ما را انجام می‌دهند و داده‌اند، هم کار اقتصاددان را. یعنی هم در مورد Value judgement نظر دادند و هم علم اقتصاد را جلو بردند، ولی ما در اقتصاد اسلامی آنها را تفکیک کردیم و می‌گوییم آنچه که به عنوان ارزش در مکتب اقتصادی وبنا به گفتهٔ شهیدصدر تحت عنوان بایدها و نبایدها مطرح می‌شود را از فقها و مجتهدین می‌گیریم و دیگر در این مورد جروبحث نمی‌کنیم. برخی تصورشان این است که بنده و آقای دکتر صادقی‌تهرانی اگر اقتصاددان هستیم سرِ Value judgment ممکن است دعوایمان بشود. بنده عرض می‌کنم که ما این مطالب را از فقها می‌گیریم، از امثال شهید صدر می‌گیریم. لزومی ندارد دیگر جرو بحث بکنیم آنها را به عنوان given تلقی می‌کنیم و بعد بر آن اساس شروع می‌کنیم به مدل‌سازی. فرض می‌کنید که ما سیستم اقتصادی اسلامی را اینجا صددرصد پیاده کردیم. شما ممکن است بپرسید که فصل مشترک ما با غربیها برای تنظیم حساب وکتاب اقتصادی‌مان چیست؟ من هم می‌گویم GNP را همانجوری حساب خواهیم کرد که امروز آمریکا محاسبه می‌کند. می‌گوییم که GNP برابر است با مصرف + سرمایه‌گذاری + هزینه‌های دولت + خالص تجارت خارجی. منتها نکته در اینجاست. گرچه ما از مصرف و از تابع

مصرف صحبت می‌کنیم، ولی اینکه مصرف تابع کدام یک از عوامل هست، این را مکتب اقتصادی ما می‌گوید . اینکه آیاسرمایه‌گذاری تابعی است از نرخ بهره، این را مکتب اقتصادی می‌گوید و من فکر می‌کنم که اقتصاددانهای غربی بنا به گفتهٔ خانم جون‌رابینسون، خیلی ما را اغفال کردند. ایشان جملهٔ خیلی تکان‌دهنده‌ای دارد. می‌گوید که ما اقتصاد را نمی‌خواهیم که برای مسائل اقتصادی‌مان جواب بدست بیاوریم؛ بلکه گاهی می‌خواهیم ببینیم که چگونه اقتصاددانان ما را فریب می‌دهند. خود ایشان در فلسفهٔ اقتصادی نقش ایدئولوژی را بسیار زیبا ترسیم می‌کند. افرادی همچون هرکورت و رابینز نیز در همین زمینه نظرات مفیدی دارند.

و اما در موضوع اقتصاد اسلامی، می‌توانم بگویم که طی این سی سال گذشته تحقیقات بسیار خوب و ارزنده‌ای در این زمینه انجام شده است، بخصوص بانکداری اسلامی، زیرا اگر ما در هیچ زمینه‌ای با نظام سرمایه‌داری اختلاف نداشته باشیم، حداقل در بانکداری اسلامی اختلاف داریم، حتی شاید اخبار خیلی جدید و تازه را برادرمان آقای دکتر درخشان از انگلستان بتوانند بگویند. برای مثال دانشگاه لافوبرو (Loughoborough) در آنجا فوق لیسانس بانکداری اسلامی می‌دهد ما در اینجا حتی مدرک لیسانس اقتصاد اسلامی را هم نمی‌دهیم. در بعضی از کشورهای اروپایی بانکداری اسلامی در کنار بانکداری ربوی درست شده است. جناب آقای مصباحی تجربه‌شان در اردن اینطور هست که بانکداری اسلامی به موازات بانکداری ربوی درحال پیشرفت است. همچنین گفته شده بانکها هزینه‌های زیادی به دانشگاه هاروارد داده‌اند، تا دربارهٔ بانکداری اسلامی مطالعاتی را انجام دهند و البته مشغول مطالعه هستند. یعنی موضوعی است که حتی اقتصاددانان غربی، شدیداً احساس علاقه می‌کنند از جمله آقای پروفسور گری‌بکر که کانادایی‌الاصل است و همسری ایرانی دارد که تاریخ‌دان است، ایشان در سمینار سالانه انجمن اقتصاددانان آمریکا یک Section هم برای اقتصاد اسلامی در نظر گرفته‌اند. اما از اینکه ما چه انتظاراتی داریم و دنیا به کدام سمت می‌رود اگر ما در هیچ زمینه‌ای با سیستم سرمایه‌داری اختلاف نظر نداشته باشیم، در مورد بانکداری اسلامی داریم. من معتقد هستم درصورتی که بانکداری اسلامی را آنچنانکه عمل می‌کند و باید عمل کند به غربیها بگوییم خیلی زیباتر و علمی‌تر ومتقن‌تر مطالب را به ما برمی‌گردانند و ما به عنوان شاگرد باید در کلاس آنها بنشینیم و یاد بگیریم که بانکداری اسلامی را چگونه می‌شود اداره کرد .

حجة الاسلام و المسلمین غلامرضا مصباحی:

بنده چند تا نکته را به عنوان اصول موضوعه مطرح می‌کنم، گرچه این اصول موضوعه خود در جای دیگری قابل بحث است و می‌توانیم به تفصیل در موردش بحث کنیم و اثبات کنیم. یک نکته این است که اقتصاد از علوم انسانی و رفتاری است نه از علوم طبیعی. گرچه در این بحث با فیزیوکراتها وکلاسیکها به چالش خواهیم پرداخت و با نئوکلاسیکهایی که هنوز اقتصاد را از علوم طبیعی تلقی می‌کنند و با بعضی از اقتصاد خواندههای خودمان که می‌گویند فرقی بین علم اقتصاد وعلم فیزیک نیست، اختلاف نظر داریم. البته توضیح خواهم داد که چه تفاوتهای دیگری در این زمینه‌ها است. اقتصاد از علوم انسانی است و رفتار انسانها را در زمینهٔ تولید، توزیع، مبادله و مصرف مطالعه می‌کند. رفتار انسانها برخاسته از فرهنگ وهنجارهای آنهاست باز به عنوان یک اصل موضوعه. انسانها موجودات فرهنگی هستند و موجودات فرهنگی آنچنان رفتار می‌کنند که می‌اندیشند و پشتوانهٔ اندیشه‌های آنها و یا در پس اندیشه شان دنیایی نهفته است. نکتهٔ سوم اینکه ماهیت داده‌های علوم انسانی با داده‌های علوم طبیعی، تفاوت جوهری دارند. ماهیت داده‌های علوم انسانی اختیاری است؛ حاصل اختیار انسانهاست. همراه با ارادهٔ انسانها تحقق پیدا کرده است. ماهیت داده‌های علوم انسانی از جمله اقتصاد این است که هدفدار است وهدفی را تعقیب می‌کند و بر خلاف داده‌های علوم طبیعی که با اراده تحقق پیدا نمی‌کند، اراده‌ای از ناحیهٔ خود آنها نیست و تحت تأثیر فرهنگها شکل نمی‌گیرند؛ مثلاً ترکیب آب از یک مولکول اکسیژن و دو مولکول ئیدروژن است، اینطور نیست که تحت تأثیر فرهنگها و ارزشها و هنجارها متحول بشود؛ بلی تحت تأثیر شرایط طبیعی وجغرافیایی ویا مصنوعی متحول می‌شود مثل به جوش‌آمدن آب در صددرجه حرارت یا تأثیرپذیری فلزات از حرارت. آنچه که قواعد و قوانین علوم طبیعی نامیده می‌شوند تحت تأثیر هنجارها و ارزشها و تفاوت جوامع بشری و تفاوت عصرها ونسل‌ها متفاوت نمی‌شوند. در علوم طبیعی، ماهیت قوانین علوم انسانی نیز با ماهیت قوانین علوم طبیعی تفاوت جوهری دارند. ما در علوم انسانی در پی کشف رابطهٔ علی و معلولی هستیم. رابطهٔ بین دو پدیده را به عنوان یک رابطه‌ای که میان آنها ضروری است. دنبال می‌کنیم. گرچه بعضی تصور کرده‌اند در علوم انسانی، رابطه‌ها از همین جنس است و به دنبال پیدایش مکانیزم رفتار به عنوان روابط ضروری علی ومعلولی هستند، اما من معتقدم چنین نیست. چون هر اقدامی از ناحیهٔ هر انسان، منبعث از ارادهٔ اوست و همهٔ رفتارهای بشری از ارادهٔ آنها سرچشمه می‌گیرد، پس این رابطهٔ ضروری در رفتار انسانها، یک

واسطه دارد و آن واسطه، اعمال ارادهٔ انسانهاست و این سنخ قوانین علوم انسانی را با سنخ قوانین علوم طبیعی متفاوت می‌کند، به تعبیر دیگر قوانین علوم طبیعی، کشف شده از یک رابطهٔ ضروری حاکم بر پدیده هستند، ولی قوانین علوم انسانی، کشف‌شده از روابطی هستند که در پدیده‌های علوم انسانی، انسانها با اعمال ارادهٔ خود برقرار کرده‌اند و هیچ‌گونه رابطهٔ ضروری در اینجا وجود ندارد. البته این رابطه با اینکه ضروری نیست، وقتی حالت اجتماعی پیدا می‌کند، قانونمند می‌شود و به عنوان قانون، قابل عرضه است. نکتهٔ دیگر این است که روش تحقیق و مطالعه در علوم انسانی، متفاوت از روش تحقیق و مطالعه در علوم طبیعی است. در علوم طبیعی ما معمولاً از آزمایشگاه استفاده می‌کنیم و عنصری را، یا رابطه‌ای را در آزمایشگاه مورد مطالعه قرار می‌دهیم. محقق، شرایط آزمایشگاه را به گونه‌ای برقرار می‌کند که عاملی را بتواند حذف کند واثر حذف این عامل را مشاهده کند، یا عاملی را بتواند بیفزاید و اثر افزودن این عامل را مشاهده کند همچنین در کوتاه‌مدت می‌توان آزمایش را تکرار کرد، اما در علوم انسانی و از جمله اقتصاد ما با یک جامعهٔ سیال بشری روبرو هستیم، به عنوان مثال در مطالعات اقتصادی، آزمایشگاه دراختیار محقق نیست؛ گرچه بعضی از محققین خواسته‌اند نمونهء جوامع کوچکی را ایجاد بکنند و آنها را محل آزمایشگاه خودشان قرار بدهند، ولی اصولاً چون اینجا یک عنصر آزاد به نام ارادهٔ بشری وجود دارد آن آزمایشگاه، آزمایشگاهی شبیه آزمایشگاههای علوم طبیعی و تجربی به آن معنا نیست. پس ما روش تحقیق‌مان در علوم انسانی ناگزیر با روش تحقیق‌مان در علوم طبیعی متفاوت خواهد بود، گرچه در اینجا از تجربه استفاده می‌کنیم، اما این تجربه، به کلی با تجربه در علوم طبیعی متفاوت است. یک نکتهٔ دیگر هم اضافه کنم؛ مبانی اقتصاد لیبرالی با مبانی اقتصاد اسلامی متفاوت است. من فهرست وار عرض می‌کنم. از جمله مبانی اقتصاد لیبرالی دئیسم است، نفی ربوبیت خدا. «دترمینسیم» است یعنی جبرگرایی. بر پایه همین مبنای فلسفی برخی معتقدند، قوانین طبیعی و جبری بر رفتار انسانها حاکم است. این باور در تفکر کلاسیکی، در تفکر فیزیوکراتی و تاحدودی در تفکر نئوکلاسیکی هم حاکم است، گرچه پاره‌ای از اقتصاددانان جدید به صورت جدی این را مورد انتقاد قرار داده اند. یکی از مبانی اقتصاد لیبرالی، «اومانیسم» است. در این دیدگاه انسان به خود واگذار شده و رها شده است، فردگرایی Individualism مبناست، جامعه هویتی ندارد، تنها مجموعه‌ای است از افراد به هم پیوسته، هویت جمعی در تفکر اقتصاد غربی وجود ندارد. فرد است که آزاد است، فرد است که تصمیم می‌گیرد و دنبال منافع خودش است، فرد است که در پیِ حداکثر ساختن

نفع یا لذت خودش است. اگوست‌کُنت هرگونه شیئی را که قابل‌حس نیست، قابل معرفت ندانست و تفکرات او تا زمانی نیز مبنای اقتصاد غرب بوده است. البته می‌توانیم بگوییم در یکی دو دهۀ اخیر تفکرات متفاوتی از این مقوله در غرب پیدا شده است. و از دیگر مبانی تفکر تجربه‌گرایی (پوزیتیویسم) یعنی تکیۀ مطلق بر تجربه است و این که چاره‌ای برای علمی‌شدن یک علم به جزتجربه نیست. و تجربه، آن را یا ابطال می‌کند یا اثبات. بالاخره آنچه غیرتجربی است، غیرعلمی است و از جمله مبانی تفکر آنها رشنالیسم (Rationalism) است. بعضی از دوستان ما این کلمه را بطور مطلق به جای عقل گرایی به کار می‌گیرند. بنده معتقدم اگر که از خودشان بپرسید آنها خود چنین چیزی را باور ندارند. رشنالیسم در تفکر غربی به معنای استفاده از عقل ابزاری است برای دست‌یافتن اهدافی که آن اهداف را علم و عقل تعریف نمی‌کند. آن اهداف ـ بقول جناب آقای هادوی ـ متافیزیک هستند و در جای دیگری تعریف شده‌اند. فقط این عقل می‌گوید چگونه به آن هدف می‌شود دست یافت. عقل کلی نیست؛ عقل مدرک حجیت وجود خداوند نیست. البته ما نیز متکی بر عقل هستیم و عقل در این تفکر متفاوت است. اقتصاد لیبرالی متکی بر سیانتیسم (Scientism) است، البته این خود، وجه دیگری از پوزیتیویسم است و مبتنی است بر سکولاریسم یعنی نفی ارزشها و زدودن ارزشها. آقای فریدمن گفته است که ما در علم اقتصاد بر حذف هرگونه هنجار و ارزش تعمد داریم. بسیار خوب، این جداکردن علم از ارزش است، همچنانکه در صحنۀ جامعه، تلاش برای جدا کردن دین ازدنیا و جداکردن حکومت از هرگونه هنجار است، اما مبانی اقتصاد اسلامی ربوبیت الهی، اختیار انسان و محوربودن خداست. جمع بین فرد و جمع است. تکیۀ بر حس ـ عقل ـ و الهام است. تکیۀ بر تجربه و تعقل است، جمع بین عقل و وحی است، جمع بین علم تجربی وارزشهاست، جمع بین دنیاگرایی وآخرت‌گرایی است و این دو مبانی، کاملاً متفاوت است. حالا استنتاجی که از این مباحث می‌خواهم بکنم این است که چگونه ممکن است علمی، مبانی آن در جوامع بشری متفاوت باشد، منابع معرفت آن تا حدود زیادی متفاوت باشد، فروض رفتاری آن متفاوت باشد، اهداف مهم آن متفاوت باشد اما محصول آنها یکی باشد. بنابراین، شما، جناب آقای دکتر توتونچیان! اگر چه بفرمایید که علم اقتصاد غیر از آن چیزی است که سرمایه‌داری ادعا می‌کند. اما آنچه که امروز در دانشگاههای ما به عنوان اقتصاد تدریس می‌شود چیست؟ وقتی مبانی اینها با مبانی تفکر دینی ما متفاوت است، چگونه میتوانیم بگوییم حاصل نظریات اقتصاددانان دراین جامعه وآن جامعه یکی خواهد بود.

نکته مهم دیگر در این زمینه لزوم توجه مسؤولان و کارگزاران نظام به امر اقتصاد اسلامی است. انتظار محققان و صاحبنظران اقتصاد اسلامی این است که دولت محترم جمهوری اسلامی ایران در این راستا تلاشهای مضاعفی انجام دهد و به طور مستقیم سرمایه گذاری نماید. در میان خود صاحبنظران محترم اقتصاد اسلامی نیز ضرورت دارد اتحاد و هماهنگی بیشتری بوجود اید که البته قدمهای اولیه با همیت برخی از اساتید و همین جمع برگزارکننده همایش برداشته شده است.

آقای دکتر درخشان:

به نظر من، هرآنچه که از نتیجهٔ کاوشهای عقلی و براساس موازین منطقی بدست بیاید، علم است و علم مورد احترام اسلام است و از این نقطه‌نظر، اسلامی است؛ چه اقتصاد باشد چه سیاست، چه علوم جامعه‌شناسی یا علوم روان‌شناسی، اما این با واقع امر و حقیقت امر متفاوت باشد. می‌دانیم حکمی را که فقیه استنباط می‌کند ممکن است با واقع فرق کند، اما غایت کوشش خود را کرده است. دانشمندان نیز در زمینه‌های مختلف علمی و بخصوص در علم اقتصاد، غایت کوشش عقلی خود را می‌کنند و تا موقعی که کوششهای بیشتری نشده آن علم معتبر است و مورد احترام اسلام خواهد بود و از این نظر تحت پوشش اقتصاد اسلامی است. اما اینکه بسیاری از مسائل هست که در اقتصادهای دیگر کنار گذاشته شده، مثلاً اشاره کردند که آقای فریدمن گفته که من بحث ارزش را از مباحثم کنار می‌گذارم. کار خوبی کرده است؛ برای اینکه این مسائل را می‌خواهد بدون ملاحظهٔ ارزشها نگاه کند. او یک قوانین خاصی را می‌گیرد و ساده‌سازی می‌کند تا به نکات خیلی دقیقی برسد، این کار در حد خودش در جایگاه خودش، بسیار محترم و معتبر است، اما ما می‌گوییم انسان پدیدهٔ پیچیده‌ای است و اراده دارد و این هم نکتهٔ بسیار مهمی است، علم روان‌شناسی نیز کوشش می‌کند رفتار انسان را تجزیه وتحلیل کند و جایگاه مسائلی مثل اراده و امثال آن را بدست بیاورد. اما به هرحال چون انسان موجودی پیچیده است این پیچیدگی به معنای نفی علم نیست، به معنی ضرورت کاوشهای بیشتر عقلی و علمی در این رشته است. اما برداشت شخصی من از اقتصاد اسلامی مبتنی بر برداشت خاصی است که از اسلام دارم. به این معنا که باید یک هماهنگی کلی میان رفتارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانی یک جامعه اسلامی باشد. درآن هماهنگی کلی ابعادی

بوجود می‌آید مثل اعتقاد به معاد و به ماورای این جهان مادی . حالا این بـه معنـای آن نیسـت که اگر کسانی به جهان مادی فکر کنند، کار غلطی انجام می‌دهنـد، آنـها کـار درسـتی انجـام می‌دهند، منتها تقریبی از واقعیت بدست می‌آورند. آنها کارشان بسیار خوب است واگـر مـا هـم بخواهیم مطالعه کنیم به هر حال باید روشی داشته باشیم. روش آنها این است که فعلاً مـاورای دنیا را کنار می‌گذارند و به دنیا می‌پردازند، مثل حداکثرکردن سود تولیدکننده که خیلی خـوب است. خیلی از تولیدکنندگان اینجوری عمل می‌کنند، یعنی کسانی که به آن دنیا اعتقاد ندارنـد طبعاً اینگونه عمل می‌کنند، بنابراین ما به یک قانونمندی می‌رسـیم کـه اگـر افـرادی اینگونـه اعتقاد داشته باشند اینگونه عمل خواهند کرد و قوانین ورفتار اقتصادی اینگونه خواهد بود، امـا می‌دانیم که ناقص است و باید در جهت تکمیل آن بـه پیـش برویـم و حـالا چگونـه در جـهت تکمیلش پیش برویم، روشهای مختلفی وجود دارد. یک راه حلی که من بـه ذهنـم می‌آیـد آن هماهنگی کلی است که در همهٔ ابعاد باید انجام بشود، یعنی اگر بخواهیم اقتصـاد را صرفنظـر از نظام سیاسی و فرهنگی جامعه نگاه کنیم و تک‌بعـدی ببینیـم، دچارمشـکل می‌شـویم. اقتصـاد کارش مطالعهٔ مادیات است و طبعاً تمام این قوانین اقتصادی که حاکمیت دارد، صحیح خواهنـد بود به شرطی که ما دنیا را فقط در اقتصاد و جهان مادی ببینیم، اما اگرشما فرهنگ اسـلامی را آوردید و بر آن اساس و یک نظام سیاسی اسلام و رفتارهای اجتماعی انسـان را تعریـف کردیـد، خیلی باید کامل باشد زیرا در آن صورت همه خودشان را ناقص نشان می‌دهند. نـه اینکـه غلـط باشند؛ نه، ناقص خواهند بود. آنچه که کاوشهای عقلی است درست اسـت، امـا می‌توانـد نـاقص باشد و تصمیم براساس مجموعه‌های ناقص بحران‌زا اسـت، بنـابراین آنچـه کـه بـه نـام اقتصـاد اسلامی من در این تعبیر از آن برداشت می‌کنم یک مجموعهٔ کامل هماهنگ و مبتنـی بـر علـم است، حالا می‌فرمایید که اگر غرب هم اینگونه بیندیشد، آنها هم اقتصاد اسـلامی دارنـد. عـرض من دقیقاً همین‌طور است آنها هم اقتصادشان اسلامی است، اگر اسلامی را به معنای الـهی نگـاه کنیم. قطعاً آنها هم همینطور هستند، اگر در اقتصاد غرب هم نظام مادی اقتصـادی را در یـک چارچوب وسیع‌تر نظام الهی نگاه کنند، و اعتقادشـان بـه معـاد را درعمـل هـم نشـان بدهنـد و تنظیمات اجتماعی‌شان را بر آن اساس بنا کنند و زمینه‌های رشد آن تنظیمـات را کـه در ایـن راستای کلی است، بیشتر فراهـم کننـد و محدودیت‌هـایی را در زمینـه‌هایی کـه تنظیـم امـور نظام‌شان را به سمت یک‌بعدی دیدن می‌برد ایجاد کنند، طبعاً آنها همه مورد تـأیید اسـلام هـم است. بحث ما قبل از اقتصاد اسلامی، اقتصاد الهی است. بنابراین از این بعد کلی که نگـاه کنیـد

در یک اقتصاد الهی که محور انسان است، محور، یک حداقل‌هایی است، الآن مسألهٔ استثمار که در نظام سرمایه‌داری است بخاطر دنیایی‌دیدن مسأله است و یا از بین‌بردن انگیزه‌ها، و بردگی انسان درنظام سوسیالیسم نیز بخاطر یک‌بعدی‌دیدن و مادی‌دیدن دنیاست، اما شما تمام یافته‌های این دو نظام عقلی را بیاورید و بگویید اینها ناقص هستند و من اینها را در جهت تکمیلش کار می‌کنم، اگر در هماهنگی کلی میان ابعاد مختلف نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام فرهنگی یک جامعه، محوربودن انسان را مبنا قرار بدهیم، به سمت آن چیزی می‌رویم که به آن می‌گوییم: اقتصاد به معنای واقعی؛ یعنی مجموعهٔ اندیشه‌ها و تفکرات و علمی که بیشتر کاشف حقایق است تا آن اقتصادهای تک‌بعدی. به این اقتصاد جامع، این نگرش جامع و این تحلیل جامع، اقتصاد اسلامی می‌گوییم و شما می‌توانید بگویید این به معنای واقعی کلمه علم اقتصاد است، من هم همان را قبول می‌کنم، دعوای ما سر الفاظ نیست؛ آنچه که به معنای واقعی کلمه، علم اقتصاد است، من اسمش را اقتصاد اسلامی می‌گذارم. واقع کلمه، یعنی هماهنگی در همهٔ رده‌ها تا به مسائل ارزشی الهی برسد و از این نقطه‌نظر، ما متوجه می‌شویم که در تئوری‌هایمان، در شناخت از ارزشهامان، در جامع‌نگری‌هایمان بسیار کمبود داریم، و همهٔ اینها، نشان‌دهندهٔ این است که باید خیلی کار کنیم بویژه در دانشگاهها....

حجة الاسلام و المسلمین هاودی تهرانی:

من می‌خواستم این نکته را عرض کنم که درعین‌حال که یک اختلاف‌نگرشهایی میان مطالبی که مطرح شد وجود دارد و درنقاط جزیی بحثها نیز ممکن است اختلافاتی وجود داشته باشد. فکر می‌کنم کلیت قضیه مورد توافق است. درمجموع مفهوم اقتصاد اسلامی، یک مفهوم معنادار است و ما واقعاً باید در حوزهٔ مباحث مکتبی و ارزشی یک بازنگری و کنکاش دوباره انجام دهیم و هم در حوزهٔ مباحث علمی و گزینش تئوری‌ها و بحثهایی که تا کنون در حوزهٔ علم اقتصاد انجام داده‌ایم، باید یک بازنگری و دقت بکنیم. به نظر می‌رسد که این مقدارش که از مجموع مباحث برمی‌آید، مورد توافق است، البته در ریز بحثها جای بحث است که شاید با بعضی از آقایان در یک جلسه‌ای دیگر موضوع را به بحث بگذاریم.

حجة الاسلام و المسلمین غلامرضا مصباحی:

آنچه که در پایان این میزگرد لازم است یادآور شوم اینست که بحث های این میزگرد نشان داد که حرفهای نگفته در اقتصاد اسلامی بسیار است و امیدوارم ایـن همـایش مقدمـه حرکـت جدیدی به سوی پژوهشهای جدی‌تر و عمیق‌تر در زمینه اقتصاد اسلامی باشد. مسلماً ایـن امـر بدون مشـارکت همـه دانشـگاهها در قـالب همایشـهای علمـی و انجـام پـژوه هـای تحقیقـاتی امکان‌پذیر نخواهد بود .

در پایان از همه شرکت‌کنندگان و برگزارکنندگان ایـن همـایش چـه عنـاصر علمـی مـانند سخنرانان، اعضای میزگرد، کمیتهٔ علمی و چه عناصر اجرائی مانند دانشجویان عزیز، کـارکنان و مسئولین دانشگاه تشکر می‌کنم و همه شما را به خداونـد متعال می‌سپـارم. والسـلام علیکـم و رحمة الله